

# آزادی انسان از دیدگاه قرآن

علی اکبر علیخانی \*

مقاله حاضر به تبیین دیدگاه قرآن درباره اراده و اختیار و آزادی انسان می پردازد و موضوعات «انسان آزاد، محور خلقت»، «احترام به آزادی انسان مهم ترین مبنای عمل پیامبر ﷺ برای دعوت به اسلام»، «آزادی سیاسی، اساس تشکیل جامعه سیاسی» و... را بررسی می کند. در این جا با بهره گیری از آیات قرآن و دیدگاه های دانشمندان اسلامی، این نکات مطالعه شده که وابستگی های روحی انسان، عامل تحدید آزادی انسان است، ولی انسان با اختیار و آزادی امانت الهی را پذیرفته است، زیرا اراده انسان در ارتباط با آزادی و اختیار معنا پیدا می کند و در این راستا به مبنای عمل پیامبر اسلام ﷺ استناد شده است.

## مقدمه

هر مذهب و مکتبی نگرشی خاص به انسان دارد و همین نگرش سرنوشت سیاسی - اجتماعی انسان را رقم می زند، زیرا براساس آن، نظریه های سیاسی شکل می گیرند، نظام های سیاسی برپا می شوند و حکومت ها اصول و چارچوب حرکت خود را از این نگرش اخذ می کنند. هدف این مقاله تبیین دیدگاه

\* عضو هیأت علمی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

قرآن درباره اراده و اختیار و آزادی انسان است. اگر چه این مقاله مستقیماً به مباحث آزادی سیاسی نپرداخته است، اما آزادی‌های سیاسی یک جامعه مبتنی بر قرآن باید براساس مسائل مطرح شده در این مقاله شکل بگیرد. «انسان آزاد، محور خلقت» و «آزادی انسان، مبنای عمل پیامبر اسلام» و «آزادی، اساس تشکیل اجتماعات بشری» و «آزادی انسان از تعلقات درونی» از جمله مباحث این مقاله به شمار می‌روند.

### ۱. انسان آزاد، محور خلقت

آزادی‌های سیاسی - اجتماعی جلوه‌ای از آزادی و اراده و اختیار انسان در عالم خلقت است. اگر قائل باشیم که انسان در جهان خلقت آزاد و مختار است، ناگزیر باید او را در تمام عرصه‌های زندگی از جمله حوزه سیاست و اجتماع آزاد و مختار قلمداد کنیم، زیرا اجتماع نیز جزئی از جهان خلقت است. اگر قیود و محدودیت‌هایی آزادی اراده و اختیار انسان را در جهان خلقت در برمی‌گیرد، احتمالاً آن قیود محدودیت‌ها به گونه‌ای به تمام عرصه‌های حیات او از جمله سیاست و اجتماع راه می‌یابد. درباره آزادی و اراده و اختیار انسان در قرآن کریم به سه دسته آیات برمی‌خوریم که به اجمال به تبیین آنها می‌پردازیم.<sup>۱</sup>

دسته اول، آیاتی‌اند که انسان را در مهم‌ترین مسائل زندگی و سرنوشتش آزاد و تصمیم‌گیرنده دانسته‌اند. که می‌تواند به رأی و نظر خویش عمل کند و طبیعی است که مسؤولیت و پیامدهای انتخاب او به عهده خودش خواهد بود. در این آیات تأکید شده انسان آزاد است تا ایمان آورد و راه خدا و حقیقت را برگزیند<sup>۲</sup> یا کفر ورزد.<sup>۳</sup> در برخی دیگر از آیات، اراده و آزادی انسان تلویحاً مورد توجه قرار گرفته است.<sup>۴</sup> خداوند در تمام این آیات راه حق و سعادت را به انسان نشان داده و عواقب و خیمه در انتخاب راه باطل و فساد را یادآور شده است، در نهایت انسان را مختار و آزاد دانسته که هر کدام را بخواهد برگزیند. براین اساس، انسان آزاد است حتی در انتخاب راه باطل و دوزخ بعضی دیگر از آیات قرآن سرنوشت افراد و جوامع را تابع عملکرد خود آنان می‌دانند و موفقیت‌ها یا ناکامی‌های انسان‌ها و جوامع انسانی را نتیجه تصمیم‌گیری و عملکردشان می‌دانند.<sup>۵</sup> از آن جا که این آیات انسان را مسؤول سرنوشت خود و جامعه‌اش معرفی کرده‌اند آزادی و اختیار او را نیز به رسمیت شناخته‌اند.

دسته دوم، آیاتی هستند که بر آزادی و اختیار انسان تصریح و تأکید کرده‌اند، اما یادآور شده‌اند آزادی و اختیار انسان در چارچوب مشیت و اراده الهی قرار دارد؛<sup>۶</sup> به عبارت دیگر، آزادی و اختیار کامل انسان هیچ یک این معنا را نمی‌رساند که اراده وی بر اراده حق تعالی غلبه می‌کند و به ایجاد اختلال در حکومت خداوند قدرت دارد.

این آیات در صدد بیان این مطلبند که خداوند بر انسان‌ها قادر است و خود وی اراده کرده انسان‌ها

آزادانه تصمیم بگیرند و در انتخاب راه خود آزاد باشند. این دسته آیات هیچ‌گونه خدشه‌ای به آزادی و اراده انسان وارد نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر، بیان‌گر وضعیت «امر بین الامرین» هستند و آزادی و اختیار کامل انسان را در چارچوب خواست و اراده الهی به رسمیت شناخته‌اند و خواسته‌اند بگویند اراده انسان فوق اراده الهی نیست.<sup>۷</sup> برخی دیگر از آیات الهی در تأیید و تکمیل این آیات گفته‌اند اگر خداوند می‌خواست می‌توانست به بسیاری از کارها بپردازد، ولی آنها را به اراده و اختیار انسان واگذار کرده است، برای مثال می‌توانست همه مردم را موحد کند و به راه حق درآورد یا همه مردم را امت واحدی قرار دهد، ولی به دلایلی - که برخی از آنها آمده - نخواست این‌گونه رفتار کند<sup>۸</sup> و اراده کرده انسان‌ها آزاد باشند، آزادانه تصمیم بگیرند و خود سرنوشت‌شان را خوب یا بد رقم بزنند.

دسته سوم، آیاتی هستند که به ظاهر، آزادی و اختیار انسان را نفی می‌کنند و تمام امور را به مشیت و اراده الهی موکول می‌دانند، مثل آیاتی که تصریح می‌کنند خداوند هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می‌کند<sup>۹</sup> یا هر که را بخواهد مُلک می‌دهد و عزیز می‌دارد و هر که را بخواهد خلع می‌کند و ذلیل می‌نماید.<sup>۱۰</sup> اغلب مفسران از جمله طبرسی و علامه طباطبایی، این آیات را نافی اختیار و آزادی انسان نمی‌دانند، زیرا این گمراه کردن انسان از سوی خداوند، که در آیه آمده، گمراهی ابتدایی نیست؛ به حکم بسیاری از آیات قرآن، خداوند تمام موجودات و به خصوص انسان را به سوی کمالش هدایت اولیه کرده است. اخلال و هدایت بعدی «اخلال مجازاتی» و «هدایت پاداش دهی» است که بر اساس قوانین الهی انجام می‌شود و همه انسان‌ها به آن آگاهند که هر کس در برابر حق خضوع نکند و عناد و لجبازی به خرج دهد، یعنی آزادانه و به اختیار خود راه باطل را برگزیند و بر آن اصرار ورزد خداوند نیز او را گمراه‌تر می‌سازد تا او را مجازات کند و هر کس راه حق را برگزیند و طالب حقیقت و مطیع خداوند باشد حق تعالی با یاری و هدایت بیشتر خویش، وی را پاداش می‌دهد. چنان که گفتیم، این هدایت و ضلالت ابتدایی نیست و بر اساس سنت ثابت الهی انجام می‌شود و خداوند از قبل این سنت را برای همگان اعلام کرده است، حتی خداوند در سوره رعد (آیه ۲۷) تصریح کرده هر کس توبه کند و از راه باطل باز گردد وی را نیز هدایت خواهد کرد. این هدایت نیز خارج از اراده انسان نیست، باید فرد با اختیار و آزادی کامل توبه کند تا مشمول هدایت خداوند گردد، همان‌گونه که راه باطل را نیز با آزادی و اختیار برگزیده بود. خداوند در سوره نحل (آیه ۹۳) پس از این که تصریح کرده هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می‌کند، برای این که شبهه نفی آزادی و اختیار انسان پیش نیاید بلافاصله فرموده: «و از آنچه می‌کنید باز خواست می‌شوید».<sup>۱۱</sup>

وقتی در «وادی آلت» خداوند تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم، همگی پاسخ مثبت دادند.<sup>۱۲</sup> با آن که انسان نمی‌توانست پاسخی جز «بلی» داشته باشد و ربوبیت پروردگار را انکار کند، این مسأله نافی آزادی و اختیار او نیست، او می‌بایست این پاسخ را بدهد

و آزادانه هم می‌بایست این پاسخ را بدهد، زیرا عقلاً مسأله قابل انکار نبود. برای روشن شدن بحث اگر با وجود خورشید در وسط آسمان از کسی پرسند آیا روز نیست، او آزاد است هر پاسخی بدهد، اما به ناچار و آزادانه می‌گوید روز است و جز این نمی‌تواند پاسخی بدهد، بدون این که کسی او را مجبور کرده باشد یا نافی اختیار و آزادی او باشد.

همچنین وقتی خداوند تعالی امانت خود را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشت و همه از قبول آن امتناع کردند انسان به اختیار و با آزادی کامل آن را پذیرفت، چون قابلیت پذیرش آن را داشت و «ظلم و جهول» بودن او در پذیرش این امانت ناقص آزادی و اختیارش نبود. او به چیزی جهل نداشت که برای او ممتنع ذاتی باشد و نتواند آن را به فعلیت درآورد، قابلیت پذیرش امانت را داشت و با آزادی و اختیار آن را قبول کرد. دلالت آیه و عقیده مفسران این احتمال را نمی‌رساند که خداوند تعالی فرموده باشد ای انسان چون من خالق و پروردگار توام، تو این امانت مرا بپذیر یا امانت مرا باید بپذیری، بلکه آیه دلالت صریح دارد که خداوند عرضه کرد و انسان به اختیار و با آزادی کامل آن را پذیرفت.<sup>۱۳</sup>

وقتی خداوند آدم و حوا را در بهشت سکنا داد به آنان فرمود به این درخت (شجره ممنوعه) نزدیک نشوند، ولی آنان به فریب شیطان برخلاف فرمان ذات اقدس الهی رفتار کردند.<sup>۱۴</sup> حضرت آدم و حوا با آزادی کامل تصمیم‌گیری و عمل می‌کردند که توانستند فرمان خدا را بر زمین نهند و از شیطان پیروی کنند، با این که خداوند عواقب وخیم ناچیز شمردن فرمان را به آنان یاد آور شده بود. بدون تردید خداوند می‌توانست آدم را به اطاعت از دستورهای خود وادارد یا او را از نزدیک شدن به «شجره ممنوعه» باز دارد، اما احتمالاً مطلوب خداوند تعالی این بود که آدم با اراده از فرمان هایش اطاعت کند، در حالی که می‌تواند به سوی شجره ممنوعه برود از رفتن خودداری نماید. خداوند آدمی را حتی در نافرمانی از او امرش آزاد گذاشت که در پرتو این آزادی به تکامل برسد و با تلاش استعدادهايش را بروز دهد؛ باید گفت در صورتی دست‌یابی آدمی به مراحل رشد و کمال، ارزش دارد که با آزادی همراه باشد، اگر فرد به پیمودن طریق تکامل مجبور باشد و راهی جز اطاعت امر نداشته باشد، پیشرفت و ترقی‌اش چندان ارزشمند نیست.

با توجه به مباحثی که مطرح شد انسان در تمام حوزه‌هایی که به اراده او بستگی دارد آزاد است. واژه «اراده» در اصل با آزادی و اختیار معنا پیدا می‌کند و هر آنچه از حیثه آزادی و اختیار انسان خارج باشد از حوزه اراده او نیز خارج است. تأملی در آیاتی که بحث شد و مورد بحث قرار خواهد گرفت نشان می‌دهد انسان بر اساس دو معیار در تمام امور کاملاً آزاد است: نخست آن که به پذیرش تبعات تصمیم و عمل خود در دنیا و آخرت مجبور باشد، اگر انسان در مواردی آزاد نباشد نمی‌تواند در آن موارد تبعات تصمیم و عمل او را بر عهده وی نهاد و او را ستود یا مجازات کرد؛ به عبارت دیگر، انسان را فقط

در صورتی می‌توان به پذیرش تبعات تصمیم‌گیری و عملکردش مجبور کرد که در آنها آزاد باشد؛ دوم این که تصمیم و عمل وی در دنیا و آخرت قابل بازخواست باشد، این بازخواست را ممکن است خداوند یا انسانی دیگر انجام دهد. نکته مهم قابلیت بازخواست است، فقط آن دسته از اعمال قابلیت بازخواست دارند که انسان در انجام دادنشان آزاد باشد، اگر انسان تا حدی آزاد باشد به همان میزان می‌توان او را بازخواست کرد و تبعات عملش را متوجه او دانست.

با توجه به آیات متعددی که انسان را مسؤول تمام اعمالش دانسته‌اند و بر پاسخ‌گویی او در مقابل خداوند در قبال کوچک‌ترین عملش تصریح کرده‌اند، ضرورتاً باید آزادی و اختیار انسان را به رسمیت بشناسند تا بتوانند او را مسؤول و پاسخ‌گو بدانند. انسان مجبور نه مسؤولیتی در قبال اعمال و رفتار خویش دارد، نه می‌توان پیامدهای عملش را به عهده او نهاد و نه می‌توان او را بازخواست کرد.

بازخواست الهی بالاترین بازخواست است و مسؤولیت انسان در قبال خود و تمام امور و پدیده‌هایی که به نوعی با آنها مرتبط است بزرگ‌ترین مسؤولیت به شمار می‌رود. مراتب پایین‌تر بازخواست و مسؤولیت را باید در جوامع انسانی و نهادهای اجتماعی - از حکومت و نهادهای مدنی گرفته تا خانواده - جست و جو کرد. منطق عقلانی آنها همان منطق بازخواست الهی و مسؤولیت انسان است، با این تفاوت که به دلیل خالقیت خداوند قدرت او بر بازخواست و مسؤول دانستن انسان ذاتی است، زیرا او انسان را خلق کرد و آزادی و اختیار به او بخشید، اما بازخواست انسان‌ها از همدیگر در قالب مجموعه‌ای از اصول تعریف شده، عرضی و در عین حال ضروری است.

## ۲. آزادی انسان، مبنای عمل پیامبر اسلام ﷺ

مهم‌ترین هدف پیامبر بزرگ اسلام دعوت مردم به توحید و نجات آنان از گمراهی و انحطاط و هدایت به سوی کمال و تعالی بود. گام اول این هدایت، اعتقاد به توحید و گام‌های بعدی آن، تلاش برای احقاق حق و اقامه قسط و عدل در جامعه‌ای دین مدار و ارزش محور است که تشکیل حکومت و اجرای سیاست‌هایی متناسب با این اهداف از ضروریات به شمار می‌رود. تمام این مراحل باید با خواست و اراده انسان‌ها محقق شود، زیرا اگر مردم جامعه‌ای دوزخ و عذاب الهی را بپذیرند و حاضر نشوند ایمان بیاورند و در راه کمال و تعالی جامعه گام بردارند عملاً اهداف اسلام تحقق نمی‌یابد. هدف اصلی پیامبران الهی از جمله رسول گرامی اسلام آگاه ساختن مردم به ذات اقدس الهی (توحید) و تبیین اهمیت و ضرورت ایمان به خدا و تلاش برای تکامل و تعالی بود تا مردم خود با رضا و رغبت این راه را انتخاب کنند و مشتاقانه برای رسیدن به آن اهداف بکوشند.

قرآن کریم به روشنی جایگاه پیامبر اسلام را در مقابل مردم نشان می‌دهد و بر آزادی مردم - حتی اگر منحرف و گمراه باشند - صحه می‌گذارد. درست است که این آزادی و اختیار برای پذیرش دین یا اطاعت از خدا و رسول خداست، اما به هر حال تأیید و تضمین آزادی انسان در آن غیرقابل انکار است.

خداوند در برخی از آیات به رسول خود یادآوری می‌کند که تو «حفیظ» بر مردم نیستی.<sup>۱۵</sup> حفیظ به معنای حافظ و نگهبان و مسؤول است که از سیطره نیز برخوردار است. خداوند می‌خواهد به پیامبرش بگوید که تو فقط دعوت کننده به حق و بشیر و نذیر هستی و از شوون رسالت تو نیست که آنان را مجبور سازی، زیرا بر آنان نگهبان نیستی و سیطره نداری،<sup>۱۶</sup> همچنین در جایگاهی نیستی که بخواهی اعمال آنان را برای محاسبه و مجازات حفظ کنی<sup>۱۷</sup> یا آنان را محافظت و نگهبانی کنی که از دعوت تو خارج نشوند<sup>۱۸</sup> یا اجازه آنها دست تو باشد<sup>۱۹</sup> که اجازه تأیید و تکذیب به آنها بدهی. علامه طباطبایی بر این اعتقاد است که مراد آیه اعلام این نکته به رسول خداست که مأموریت وی تنها ابلاغ رسالت است، نه این که نگهبان مردم و مسؤول ایمان و اطاعت آنها باشد تا خود را موظف بداند آنان را وادار به اطاعت سازد.<sup>۲۰</sup>

در برخی از آیات نیز بر این نکته تأکید شده که پیامبر ﷺ وکیل مردم نیست یا خداوند در خطاب به پیامبر اسلام ﷺ فرموده ای پیامبر به مردم بگو من وکیل شما نیستم.<sup>۲۱</sup> در وکالت معنای سیطره و حق تصرف وجود دارد و رسول خدا از طرف خداوند وکیل نیست که بر مردم سیطره داشته باشد یا در امور آنان تصرف کند یا حتی سیادتی همانند پادشاهان داشته باشند. رسول خدا ﷺ چون وکیل نیست و بر مردم تسلط ندارد و خداوند قدرت تصرف بر بندگانش را به او نداده است مردم را به زور به ایمان مجبور نمی‌کند.<sup>۲۲</sup> وظیفه پیامبر فقط ابلاغ امر خداوند و متنبه ساختن آنان با استدلال و ذکر دلایل است، حتی نمی‌تواند اجازه تأیید یا تکذیب استدلال‌ها و دلایل را به آنها بدهد.<sup>۲۳</sup> معنای وکیل در برخی از این آیات نیز به وکالت از سوی مردم ترجمه و تفسیر شده و منظور آیه این است که پیامبر تو وکیل آنان نیستی که متولی امورشان باشی و در آن تصرف کنی. وکیل کسی است که اداره برخی امور به دست اوست و او آن امور را به گونه‌ای سروسامان می‌دهد که موکل خویش را به سود و منفعت برساند و از ضررها و زیان‌ها دور سازد. معنای آیه این است که تو در امور دینی و خارجی زندگی مردم وکیل آنان نیستی تا اگر دعوت تو را اجابت نکردند و بدین وسیله از نفع و سعادت دنیا و آخرت محروم شدند و ضرر عذاب الهی را برای خود خریدند اندوهگین و ناراحت شوی<sup>۲۴</sup> و از هر راهی در صدد جلب منافع مورد نظر خود - ایمان به خدا - برای آنان باشی. در تمام آیات فوق و برخی دیگر از آیات الهی<sup>۲۵</sup> بر این نکته تأکید شده که وظیفه پیامبر فقط ابلاغ احکام و اوامر الهی و تبلیغ آنهاست، حتی نباید منتظر نتیجه عمل خود باشد؛<sup>۲۶</sup> راه حق و باطل و تمام پیامدهای مثبت و منفی آن باید برای مردم روشن شود، در نهایت تصمیم گیرنده خود انسان‌ها هستند و البته باید عواقب - خوب یا بد - تصمیم و عمل خود را نیز پذیرا باشند.

بعضی از آیات قرآن نیز صریحاً یاد آورده شده‌اند پیامبر حق ندارد مردم را به ایمان به خدا وادارد<sup>۲۷</sup> و بر نقش پیامبر در تنبه و ابلاغ اوامر الهی برای هدایت مردمان مجدداً تأکید کرده‌اند. در این آیات

هرگونه اکراه و اجبار مردم نفی شده و پس از تبیین حق و باطل و راه صواب از ناصواب و بیان حقایق روز جزا، اجابتِ دعوت پیامبر و ایمان به خدا با طیب خاطر و بدون اکراه و اجبار مورد توجه قرار گرفته است. ۲۸ این آیات شریفه با سایر آیات در خصوص اراده و اختیار انسان، مسؤولیت و تکلیف انسان و باز خواست الهی، هم جهت و همسو هستند، زیرا آنچه را خداوند در حوزه نظری مطرح کرده بود در حوزه اجتماعی نیز نمونه عملی آن را نشان می‌دهد و بزرگ‌ترین شخصیت بشری را - که در هیچ بُعد با هیچ کس قابل قیاس نیست - بر سایر انسان‌ها مسلط نمی‌کند.

درست است آیاتی که تا این جا بحث شد بیشتر به تبیین جایگاه رسول گرامی در مقابل انسان‌های غیرمسلمان و مشرک اختصاص داشت، اما شاید بتوان این جایگاه رسول خدا را تعمیم داد و مصداق آن را مطلق انسان - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - دانست، زیرا جان کلام در خطاب به رسول الله این بود که تو بر مردم سلطه‌ای نداری که بتوانی آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی و وکیل آنان نیستی که حتماً آنان را به راه راست آوری یا سعادتمندان را تضمین کنی. یکی از مهم‌ترین دلایل این خطاب خداوند - که مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند و بحث آن گذشت - این است که ایمان و اعتقاد به خداوند یک امر قلبی و درونی است و به اراده و اختیار انسان بستگی دارد و بازور و اجبار نمی‌توان کسی را با ایمان کرد، تکامل و تعالی و سعادت افراد نیز چنین حالتی دارد.

عدم تسلط و سیطره رسول گرامی اسلام بر کافران و مشرکان، نه به دلیل کافر و مشرک بودن آنها، بلکه به دلیل انسان بودن آنها بود، زیرا - براساس آیاتی که تا این جا بحث شد و از این به بعد خواهد آمد - اولاً، انسان در تمام امور خود، از جمله پذیرش دین و مذهب آزاد و مختار است، چه مشرک و چه مسلمان باشد؛ ثانیاً، امور مربوط به ایمان و اعتقاد و تکامل و تعالی سیطره‌پذیر و زور بردار نیست، چه برای مشرکان باشد و چه برای مسلمانان، منتها فقط نوع اعتقاد و ایمان تفاوت می‌کند، برای مثال به کافر می‌گویند ایمان بیاور و به مسلمان می‌گویند خدا و رسول را دوست داشته باش و آنها را بر خود مقدم مدار، ولی در هیچ‌کدام نمی‌توان آنها را مجبور کرد؛ پیامبر خدا همان گونه که نمی‌تواند کافر را بر ایمان مجبور کند، مسلمان را نیز نمی‌تواند بر محبت خدا و رسول یا تقدم آنها بر خود مجبور سازد.

البته رسول گرامی اسلام ﷺ در میان مؤمنان دارای جایگاه بس والایی است که غیرمؤمنان شایستگی آن را ندارند و آن اولی بودن پیامبر بر مؤمنان از خودشان است. ۲۹ براساس آیه شریفه، مؤمنان باید رسول خدا را در اطاعت و حفظ منافع و حفظ حرمت و حفظ جان و در تمامی امور دین و دنیا بر خود مقدم بدارند و نظر و حکم او را بر نظر و حکم خود ترجیح دهند. ۳۰ مؤمنان باید با طیب خاطر و کمال میل و با رضا و رغبت و حتی با منت و افتخار، در عین آزادی و اختیار کامل، رسول خدا ﷺ را بر خود مقدم بدارند. هر چه معرفت و شناخت مؤمنان عمیق‌تر باشد، رسول خدا ﷺ را با رضایت و افتخار و شوق بیشتری بر خود مقدم می‌دانند. در این مورد نمی‌توان گفت آزادی و اختیار انسان محدود

شده است، زیرا بر فرض که در مواردی فرد از اختیار و آزادی خود چشم ببوشد و امر رسول خدا را مقدم بدارد با اختیار و آزادی آن را انجام داده است و محدود کردن آزادی و اختیار با آزادی و اختیار، نافی آزادی و اختیار نیست؛ البته اگر مسلمانی رسول خدا را - در برخی موارد و حتی در هیچ مورد - بر خود مقدم ندارد و امر او را اطاعت نکند هیچ کس به او اجبار نمی کند که رسول خدا را بر خود مقدم بداند،\* ولی واژه مؤمن بر او اطلاق نمی شود و احتمالاً از ثوابی محروم شده یا عذابی را در آخرت تحمل خواهد کرد که اینها نیز به انتخاب خود اوست. تقدم رسول خدا مبتنی بر شناخت و معرفت به آن بزرگوار است، ابتدا باید در درون انسان صورت پذیرد تا تجلی بیرونی پیدا کند، فقط تجلی بیرونی اما ظاهری و ساختگی تقدم رسول خدا ﷺ بر خود بدون مبنای معرفتی و درونی ارزشی نخواهد داشت و این مبنای معرفتی بدون خواست و اراده انسان ایجاد نخواهد شد. این آیه شریفه به حقیقتی اشاره کرده که مؤمنان باید به این حقیقت عمل کنند و به آن پای بند باشند، این «باید» یک باید درونی است که ریشه در اعتقاد و باور افراد دارد و مؤمنان لازم است با آزادی و اختیار کامل، خود را به آن ملزم کنند؛ آیه نفرموده مؤمنان را مجبور کنید رسول خدا را بر خود مقدم بدانند.

آیه شریفه دیگری تصریح می کند هیچ زن و مرد مؤمنی نباید به اختیار از حکم خدا و رسول خدا سرپیچد، اگر چنین کنند به گمراهی آشکاری افتاده اند.<sup>۳۱</sup> در این آیه، نیز جایگاه والای پیامبر بزرگ اسلام در برابر مؤمنان به روشنی دیده می شود. بر اساس این آیه هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد در امری از امور زندگی فردی و اجتماعی و حتی شخصی خودش، که خدا و رسول خدا ﷺ در آن حکم داده اند یا اعلام نظر کرده اند، خود را صاحب اختیار و نظر بدانند و برخلاف حکم خدا و رسول خدا حکم یا نظری بدهد یا عملی انجام دهد. بر همه مؤمنان واجب است پیرو خواست و اراده خدا و رسول ﷺ باشند.<sup>۳۲</sup> هر نظریه و مکتب ساده‌ای که در پی بنیان گذاری یک نظام اجتماعی است اهداف و اصول و شیوه‌هایی دارد و برای رسیدن به اهدافش پیروان و اهل آن جامعه را به پیروی از اصول و دستورهای خود ملزم می داند چه رسد به اسلام که یک دین الهی و جهانی است و سعادت انسان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها را مد نظر دارد. طبیعی است بدون رعایت اصول و دستورهای اسلام نمی توان به اهداف این دین رسید، اصول و مبانی اسلام در فرمان‌های خداوند و رسولش متجلی است.

شاید بتوان گفت اختیار داشتن افراد نقض این دستورهای و عملاً به معنای خروج آنها از دین اسلام است و نادیده گرفتن دستورهای خدا و رسول خدا از جانب مؤمنان به معنای مؤمن نبودن آنان می باشد. امام فخر رازی بر این عقیده است که حکم خدا مطاع است و آنچه نبی مکرم اراده کند حق است و هر کس مخالفت کند گمراه می شود، زیرا خداوند مقصد و هدف و رسول خدا هادی و رساننده به

\* مگر در امور حقوقی که به نظام اجتماعی بر می‌گردد و مسأله دیگری است.



مقصد به شمار می‌رود؛ کسی که مقصد را ترک کند و سخن هادی را نشنود قطعاً گمراه خواهد شد. ۳۳  
سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر خدا و رسول خدا ﷺ اجازه این گمراهی را به مردم بدهند پس  
«ارسال رُسُل و انزال کتب» - نعوذ بالله - لغو تلقی می‌شود و این اجازه با اصل هدف بعثت انبیا و دین  
اسلام متناقض خواهد بود.

در پاسخ به این سؤال علی رغم مباحث فوق، باز هم آیه شریفه مذکور نافی آزادی و اختیار مؤمنان  
نیست، زیرا اولاً، افراد با آزادی و اختیار کامل به دین اسلام گردن نهاده‌اند و آن را انتخاب کرده‌اند، این  
انتخاب تمام اجزا و دستورهای اسلام را نیز شامل می‌شود و در اصل مسلمانان با اختیار خودشان،  
خودشان را ملزم کرده‌اند که به اصول اسلام پای بند باشند و خدا و رسول او را بر خود مقدم بدانند، پس  
این پای‌بندی خارج از حوزه آزادی و اختیار انسان تلقی نمی‌شود؛ ثانیاً، «باید» موجود در آیه معطوف  
به اهرم‌ها و ملاک‌های درونی مؤمنان است و جبر و زور خارجی را مد نظر ندارد، آیه در صدد بیان این  
مطلب است که مؤمنان اگر مؤمن باشند هیچ‌گاه اوامر خدا و رسول خدا را نادیده نمی‌گیرند و نباید  
بگیرند و هیچ دلالتی بر این ندارد که اگر مؤمنان برخلاف حکم و نظر خدا و رسول خدا رفتار کردند آنان  
را با زور و اجبار وادار به اطاعت کنید؛ ثانیاً، خطاب آیه تلویحاً به مؤمنان است و این گونه می‌رساند که  
مؤمنان نباید چنین رفتار ناشایستی داشته باشند که حکم خدا و رسول خدا ﷺ را نادیده انگارند،  
خطاب آیه به رسول گرامی اسلام نیست که مثلاً مؤمنان را وادار به حکم خدا و رسول کند یا گروهی  
مراقب باشند که مؤمنان قدمی برخلاف حکم خدا و رسول بدانند.

نکته شایان ذکر این است که اگر مردم جامعه‌ای یا انسان‌هایی در قرن بیست و یکم از نظر دانش  
و معرفت و عقلانیت به مراتب بالایی برسند وقتی با شخصیت‌هایی همچون رسول خدا یا حضرت  
علی علیه السلام رو به رو می‌شوند بزرگ‌ترین افتخارشان تصدیق او و اطاعت از او خواهد بود و با تمام وجود از  
دریای بیکران و ملکات فاضله علمی و معرفتی و اخلاقی آنان استفاده خواهند کرد.

### ۳. آزادی، اساس تشکیل اجتماع

انسان اگر چه فطرتاً موجودی اجتماعی است، ولی چه بسا قادر نباشد در هر شرایطی براساس این  
ویژگی فطری خود عمل کند و در صورت مساعد نبودن شرایط، ممکن است تمام سختی‌های یک  
زندگی فردی در کوه و جنگل را بپذیرد.

انسان برای تحقق زندگی اجتماعی، که خواسته‌ای فطری است، به دو پیش شرط مهم نیاز دارد:  
اول این که از برخی آزادی‌های خود چشم‌پوشی کند و در قبال به دست آوردن برخی امتیازات و  
امکانات از آنها بگذرد؛ دوم این که بعضی از آزادی‌های خود را تضمین شده ببیند به گونه‌ای که هیچ  
مرجعی متعرض آنها نشود. دسته اول آزادی‌هایی هستند که به سبب ضرورت‌های اجتماعی و رعایت

قوانین و احترام به حقوق دیگران و... محدود می‌شوند و انسان برای فواید بی‌شماری که زندگی اجتماعی برای او در پی دارد به محدود شدن این دسته از آزادی‌های رضایت می‌دهد. آزادی‌های دسته دوم آزادی‌هایی هستند که بدون آنها زندگی انسان ممکن نیست، زیرا هویت انسان دچار خدشه می‌شود و ماهیت خدادادی بشر و اصول حاکم بر خلقت انسان از بین می‌رود. حال برخی از این اصول حاکم بر خلقت انسان را که مستلزم آزادی و اختیار او و پیش شرط تشکیل اجتماعات بشری به شمار می‌رود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

جوهره ماهیت انسان، نگرش و جهان بینی و تفکر و اعتقادات اوست که در عقل خدادادی اش ریشه دارد. در میان جهان بینی و نگرش‌ها و مجموع اعتقادات انسان، دین و مذهب از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است و شاید هم مهم‌ترین موضوع در زندگی انسان باشد. از آن جایی که انسان هویت و شخصیت مستقل خود را در نگرش‌ها و اعتقاداتش می‌بیند باید بتواند آزادانه این اعتقادات را کسب کند و حتی ابراز نماید. اگر چه نگرش و اعتقاد، امری تحمیلی نیست و نمی‌توان در حقیقت کسی را بر اعتقادی مجبور ساخت، اما به ظاهر مجبور ساختن انسان‌ها بر اعتقادی نیز عملی ناپسند و ناقض آزادی انسان به شمار می‌رود؛ بنابراین اولین اصل از اصول حاکم بر خلقت که مبنای تشکیل اجتماع به شمار می‌رود و قرآن کریم به آن اشاره کرده آزادی دین و مذهب و اعتقاد است. دین اسلام کامل‌ترین و آخرین دین الهی است و قرآن، کتاب این دین است. در این کتاب بزرگ، خداوند به پیامبرش فرموده که مردم در پذیرش دین اسلام کاملاً آزادند و هیچ اکراه و اجباری ندارند؛<sup>۳۴</sup> به عبارت دیگر، مردم در انتخاب گمراهی و شقاوت یا سعادت و تعالی کاملاً آزادند و هیچ‌کس حق ندارد آنان را بر انتخاب یکی از دو راه مجبور نماید. مهم‌ترین دلیل آن این است که دین مجموعه‌ای از معارف علمی و تقیدات عملی است که اعتقادات فرد را شکل می‌دهد و ایمان و اعتقاد از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد. همان گونه که نمی‌توان هیچ مسلمان معتقدی را به کفر مجبور ساخت اگر چه با زور و اجبار ظاهراً کفر ورزد، همان طور هیچ غیرمسلمانی را نمی‌توان به ایمان و اعتقاد مجبور کرد اگر چه به ظاهر و با ارباب و ترس به ایمان و اعتقاد اقرار زبانی کند.<sup>۳۵</sup> اسلام و قرآن کریم از مجبور ساختن افراد به اقرار ظاهری به اسلام منع کرده‌اند.

علامه طباطبایی معتقد است اگر آیه «**لا اکراه فی الدین**» یک قضیه اخباری باشد از آن یک حکم دینی به دست می‌آید و آن این است که در دین و اعتقاد هیچ اکراه و اجباری نیست و اگر یک قضیه انشایی باشد و برای تشریح و قانون‌گذاری ذکر شده باشد - که این گونه است - بدین معناست که دیگران را از روی کراهت به ایمان و اعتقاد وادار نکنید و این نهی متکی به یک حقیقت تکوینی است و آن حقیقت، این است که اکراه و اجبار فقط در افعال بدنی و ظاهری مؤثر است و نه در اعتقادات قلبی،<sup>۳۶</sup> اگر چه در حوزه افعال بدنی و ظاهری نیز اکراه و اجبار امری مذموم و ناپسند است. علت این

حکم خداوند در آیه مذکور که امور اعتقادی و دینی اکراه و اجبار نمی‌پذیرد، در جمله بعدش بیان شده است و شاید بتوان منع اکراه را به امور ظاهری و بدنی نیز تعمیم داد «قد تبين الرشد من الغي». بر اساس این عبارت شریف، چون راه از بیراهه، حق از باطل و راه سعادت از شقاوت به سبب علایم و دلایل و استدلال‌ها روشن گردید، هر کس هر کدام را خواست بر می‌گزیند و دلیلی بر اکراه و اجبار وجود ندارد.<sup>۳۷</sup> اگر انسان در انتخاب مهم‌ترین امر زندگی‌اش یعنی دین و مذهب و راه سعادت و شقاوت آزاد باشد به طریق اولی در گزینش سایر نگرش‌ها و اعتقاداتش در جامعه آزاد خواهد بود و هیچ کس نمی‌تواند او را به اعتقادی وادار سازد. اگر انسان به هر دلیلی نمی‌توانست در اجتماع، نگرش‌ها و اعتقادات خود را آزادانه کسب و انتخاب کند، زندگی اجتماعی برای او بسیار گران می‌آمد. این آزادی اساسی انسان در آیات دیگری از قرآن نیز مورد توجه قرار گرفته است.<sup>۳۸</sup> در یکی از آنها خداوند تعالی به پیامبر بزرگ اسلام خطاب می‌کند که آیا تو می‌خواهی مردم را با اجبار و اکراه به ایمان واداری، شایسته نیست تو مردم را به ایمان مجبور کنی، اگر چه چنین قدرتی نیز نداری. خداوند در این آیه می‌گوید: ایمان مورد نظر ما ایمانی است که ناشی از اختیار و انتخاب خود مردم باشد و اکراه آنها بر ایمان، گذشته از این که امر ناپسندی است با تکلیف انسان نیز منافات دارد.<sup>۳۹</sup>

شرایط مطلوبی که قرآن در این مورد تصویر می‌کند مربوط به حضرت نوح عليه السلام است که پس از ارائه استدلال‌های لازم و معجزات کافی خطاب به مردم فرمود: شما به حقیقت اقرار نمی‌کنید و ایمان نمی‌آورید، آیا ما شما را بر چیزی مجبور کنیم که ناخوش می‌انگارید؛<sup>۴۰</sup> شما می‌خواهید من شما را بر معرفت و شناختی که از آن کراهت دارید مجبور تان کنم، ولی این مقدور نیست؛ من باید شما را با بی‌تنبه و دلیل راهنمایی کنم تا خود راه درست را انتخاب کنید، ولی حق ندارم شما را به آن مجبور کنم، زیرا در دین خدا اجبار نیست.<sup>۴۱</sup>

علامه طباطبایی بر این امر تأکید دارد این آیه از میان آیاتی که اجبار و اکراه را در دین نفی می‌کنند بر این موضوع نیز دلالت دارد که مسأله نفی اکراه و اجبار در دین از قدیمی‌ترین ادیان یعنی شریعت نوح وجود داشته و تا به امروز نیز وجود دارد، بدون آن که نسخی در آن راه یافته باشد.<sup>۴۲</sup> در مقابل این شرایط مطلوب که مورد تأیید قرآن است شرایط نامطلوبی نیز در قرآن مورد بحث قرار گرفته و نفی و طرد شده است و آن مربوط به فرعون است. هنگامی که جادوگران و اطرافیان فرعون به خدای موسی ایمان آوردند و به فرعون گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، فرعون بر آشفت که آیا قبل از این که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید،<sup>۴۳</sup> یعنی فرعون تصور می‌کرد ایمان و اعتقاد مردم نیز در دست اوست، سپس در صدد تهدید و خشونت برآمد، زیرا تصور می‌کرد با ارباب و خشونت می‌تواند نگرش و اعتقاد مردم را تغییر دهد و آنان را به سوی خود متمایل سازد.

دومین اصلی که اساس تشکیل جوامع بشری به شمار می‌رود این است که هر کس آزاد باشد به

هر میزان سعی و تلاش کند و هر انسانی وارث نتیجه تلاش و کوشش خود باشد. این اصل از سویی مستلزم وجود آزادی در جامعه است و از سوی دیگر هر گونه اکراه و اجبار را نفی می‌کند و مسؤولیت انسان را در قبال سرنوشتش به رسمیت می‌شناسد. همان طور که عده‌ای از افراد تلاش می‌کنند گروهی نیز ممکن است تلاش نکنند و حتی باز دارنده باشند. اگر در جامعه بشری آزادی وجود نداشته باشد، نه سعی و کوشش تلاشگران می‌تواند معنایی داشته باشد و نه می‌توان افراد بی‌تلاش و بازدارنده را مقصر دانست، زیرا هر کدام از اینها با سلب مسؤولیت از خود، قید و بندهای اجتماعی و جبرهای روزگار را مؤثر خواهند دانست و عملاً تکلیف را از خود ساقط خواهند کرد، در حالی که قرآن کریم بر مسؤولیت و تکالیف انسان تأکید دارد و تصریح می‌کند که هر انسانی در گرو اعمال نیک و بد خویش است.<sup>۴۴</sup> بر اساس آیات شریفه قرآن، هیچ کس مسؤولیت و بار عملکرد منفی دیگری را حمل نمی‌کند و به سبب گناه دیگری مؤاخذه نمی‌شود و انسان بر هیچ چیز مالکیت ندارد جز سعی و تلاشی که انجام داده است و نتایج آن را خواهد دید.<sup>۴۵</sup> انسان تا آزاد نباشد مکلف و پاسخگو نیست، به اندازه‌ای که صاحب آزادی و اختیار است به همان اندازه پاسخگو و مسؤول است. از آن جایی که قرآن کریم انسان را مطلقاً در مقابل تمام اعمالش مسؤول و پاسخگو شمرده است و او را فقط وارث سعی و تلاش خودش می‌داند، لاجرم باید آزاد و مختار باشد تا اولاً، بتواند سعی و تلاش مورد نظر خود را انجام دهد و ثانیاً، مسؤولیت و تبعات تمام اعمالش را بپذیرد. تصور شکل‌گیری اجتماع بشری در یک شرایط فرضی که ما انسان را وارث تلاش و کوشش خویش نمی‌کردیم و بارگناه و نتیجه عملکرد دیگران را به گردن او می‌انداختیم یا نتیجه سعی و تلاش او را به پای دیگری می‌گذاشتیم غیرممکن به نظر می‌رسد و چه بسا انسان راضی می‌شد علی‌رغم فطرت خود به زندگی فردی تن دهد، ولی چنین شرایط ناعادلانه و منافی با هویت و ماهیت خود را نپذیرد.

سومین اصلی که از مشخصه‌های بارز یک اجتماع انسانی به شمار می‌رود، امکان طرح دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف و گزینش بهترین آنها از سوی افراد جامعه است. اگر چه این اصل همانند دو اصلی یادشده در شکل‌گیری اجتماع بشری ملموس و عام نیست، اما از جهت ارزش و فضیلت بر دو اصل مذکور برتری دارد، زیرا به مهم‌ترین ویژگی ماهوی انسان که او را از سایر موجودات خلقت متمایز می‌کند باز می‌گردد و آن تفکر و اندیشه انسان است. تجلی این اصل در هر جامعه‌ای از رشد انسانی و تکامل مردم آن جامعه حکایت دارد و مبین قرار گرفتن دانش و عقلانیت به جای احساسات و تعصبات کور و ملاک‌های قومی و قبیله‌ای و حزبی و طبقاتی و... در آن جامعه است. به هر حال خداوند به آن دسته از بندگانش بشارت داده است که نگرش‌ها و اقوال گوناگون را گوش می‌دهند و می‌شناسند و بهترین آن را برمی‌گزینند و به آن عمل می‌کنند.<sup>۴۶</sup> تحقق این آیه شریفه در هر جامعه‌ای به پیش زمینه‌هایی نیاز دارد: اول این که آزادی و امکان طرح نگرش‌ها و اقوال مختلف در

جامعه وجود داشته باشد؛ دوم این که آزادی و امکان گزینش یکی از آنها - که به نظر هر کسی بهترین است - برای افراد جامعه موجود باشد؛ سوم این که مردم از دام تعصبات و تعلقات و دایره‌های تنگ نگرش‌های سابق خود رها شده باشند تا بتوانند ارزش و ماهیت سایر دیدگاه‌ها و نگرش‌ها را بشناسند؛ به عبارت دیگر، اولاً، از چارچوب فکری خود پا فراتر نهند؛ ثانیاً، بتوانند در چارچوب فکری دیگران و اقوالی که مطرح شده پانهند و این خود مستلزم طی مراحل و مراتب معرفتی و تعمیق شناخت و رشد انسانی است؛ چهارم این که جامعه به حدی از رشد و تکامل رسیده باشد که در آن جامعه، اقوال و نگرش‌هایی که مورد استقبال قرار نمی‌گیرند کناره بروند و خود را با زور یا هر وسیله دیگری به مردم تحمیل نکنند.

مفاد آیه به انسان‌هایی اشاره دارد که طالب حق و در پی رشد هستند، از این رو خداوند با احترام از آنان یاد کرده است؛ از نظر دستور زبان عربی مقتضای جمله ایجاب می‌کرد کلمه «عبادی» (بندگانم) نیاید، ولی خداوند این واژه را آورد تا به این بندگان احترام گذارد.<sup>۴۷</sup> چون تحقق این آیه با توجه به پیش زمینه‌هایی که بر شمردیم مستلزم سطح بالایی از رشد و معرفت برای انسان‌های مصداق این آیه بود، خداوند فقط به احترام این بندگان اکتفا نکرده و تصریح فرموده اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و اینان صاحبان خردند. علامه طباطبایی معتقد است این ویژگی انسان - که آمادگی پیروی از بهترین قول و نگرش را داشته باشد - خود هدایتی الهی است و عبارت است از طلب حق و آمادگی کامل برای پیروی از آن، هر جا که یافت شود؛ این هدایتی اجمالی است. در مورد تصریح آیه که این افراد را خردمندان خوانده نیز علامه طباطبایی معتقد است از این جمله استفاده می‌شود که عقل همان نیرویی است که انسان با آن راه خود و صواب را می‌یابد.<sup>۴۸</sup>

در بحث «آزادی، اساس تشکیل اجتماع» سه اصل را مبنا و اساس برای شکل‌گیری اجتماعات بشری ذکر کردیم که ریشه در آزادی و اختیار انسان دارند و به تبیین آیات دلالت‌کننده بر آنها پرداختیم، اگر چه اساس تشکیل اجتماعات بشری را منحصرأ در این سه اصل محدود نمی‌کنیم. چکیده بحث این بود اگر ما در یک شرایط فرضی به انسان‌ها می‌گفتیم آیا حاضرید در اجتماعی زندگی کنید که آزادانه نتوانید جهان بینی و نگرش و مذهب مورد نظر خود را برگزینید یا نتوانید برای سعادت دنیوی و اخروی خود تلاش کنید و نتیجه تلاش شما به حساب دیگری گذاشته شود و پیامدهای منفی و هزینه سستی و گناه دیگری را شما بپردازید یا در آن جامعه امکان مطرح شدن نگرش‌ها و اقوال مختلف و گزینش بهترین آنها وجود نداشته باشد، به احتمال قوی پاسخ منفی می‌دادند.

#### ۴. آزادی انسان از تعلقات درونی

عامل مهمی که اراده و اختیار انسان را تحت انقیاد خود در می‌آورد و آزادی او را محدود می‌سازد تعلقات درونی و وابستگی‌های روحی انسان است. انسان باید حتی از خود نیز آزاد باشد\* تا بتواند بدون هیچ‌گونه مانعی روح اراده و استعدادهای خود در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها به پرواز در آورد و در راه رشد و تکامل و تعالی به جایی رسد «که به جز خدا نبیند». آزادی انسان از تعلقات و وابستگی‌های درونی امری نیست که فقط به تکامل شخص بینجامد، بلکه اثرهای عمیق‌تر و فراگیرتر آن در جامعه پدیدار می‌شود. جوامع بشری انسان‌های بزرگی به یاد دارد که به سبب رهایی از قفس تنگ تعلقات درونی و پیدا کردن نگرشی فراتر از خود و امور محدود در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و... منشأ تحولات بزرگ و اساسی گردیده‌اند. در مقیاسی کوچک‌تر می‌توان گفت در دنیای امروز ملتی که فلسفه کار جمعی را نداند و اصول کار جمعی را فرا نگیرد و منافع جمعی را بر منافع فردی ترجیح ندهد همواره در بدبختی و عقب ماندگی خود غوطه‌ور خواهد ماند. درک فلسفه کار جمعی، فراگیری اصول کار جمعی و ترجیح منافع جمع بر منافع خود، افق دید و نگرشی وسیع می‌طلبد که ریشه آن تا حدی در رهایی از قفس تنگ تعلقات و خودخواهی‌های درونی است و این رهایی نیاز به معرفت دارد و از راه خودسازی به دست می‌آید. قرآن کریم به برخی از تعلقات درونی انسان که او را زمین‌گیر می‌کند و از تکامل و تعالی و سعادت باز می‌دارد اشاره می‌کند<sup>۴۹</sup> و به مسلمانان هشدار می‌دهد مبادا این وابستگی‌ها که یکی از آنها «حب» و دوست داشتن فرزندان، عشیره، زن، اموال، تجارت، شغل و... است شما را از حق باز دارد، زیرا در راه تکامل انسان باید تمام این وابستگی‌ها از بین برود.<sup>۵۰</sup>

فلسفه بعثت و یکی از اهداف پیامبران الهی برداشتن موانع و زنجیرهایی بود که مانع سعادت و تکامل و تعالی انسان است.<sup>۵۱</sup> انسان باید خود نیز تلاش کند تا از یوغ هرگونه اسارت آزاد گردد. آزاد بودن از هرگونه قید و بند از نظر قرآن یک ارزش محسوب می‌شود. قرآن کریم به همسر عمران اشاره می‌کند که طفل موجود در رحم خود را نذر کرد از هر قید و بندی آزاد باشد و فقط به عبادت خداوند بپردازد.<sup>۵۲</sup> این آیات اهمیت و ضرورت رهایی انسان از هرگونه قید و بند درونی و بیرونی را به روشنی نشان می‌دهند.

\* اوج آزادی و آزادگی انسان، در پاسخ ضرب المثل زیر متجلی است. ضرب المثل می‌گوید: «کس نخارد پشت من» جز ناخن انگشت من و پاسخ ضرب المثل چنین است:

گر بخارد پشت تو انگشت تو	خم شود از بار منت پشت تو
همتی کن تا نخاری پشت خویش	وا رهی از منت انگشت خویش

نکته مهمی که مطرح می‌شود این است که آثار و نتایج و پیامدهای آزادی از قید و بند درونی به حوزه سیاست و اجتماع مربوط می‌شود. درست است که آزادی از تعلقات درونی موجب تکامل و تعالی و سعادت انسان می‌گردد، اما این تکامل و تعالی و سعادت در بستر اجتماعی و شرایطی که فرد در آن زندگی می‌کند انجام می‌پذیرد. به ندرت می‌توان بُعدی از تکامل و تعالی انسان را پیدا کرد که کاملاً فردی باشد و هیچ ارتباطی با محیط پیرامون و اجتماع نداشته باشد. آیه اول که افراد را از تعلقات و وابستگی‌های درونی به زن و فرزند و مال و تجارت و... بر حذر می‌دارد و او را به گزینش راه حق فرا می‌خواند مربوط به جهاد است که یک عمل سیاسی و ضرورت اجتماعی برای دفاع از کیان جامعه است.

رهایی از قید و بند درونی، انسان را از تنگ نظری و خودخواهی و افق‌های محدود رها می‌سازد و نگرشی اجتماعی و ملی و جهانی به او می‌بخشد و جامعه بشری هر چه بیشتر دارای این گونه افراد باشد در تمام عرصه‌های حیات خود پویاتر و موفق‌تر خواهد بود. قید و بندهای بیرون به شرایط سیاسی - اجتماعی باز می‌گردد و به دست افراد دیگر مثل حاکمان و صاحبان قدرت برای دیگران ایجاد می‌شود که فرعون نمونه‌ای از آن بود.

ذکر این نکته ضروری است که افرادی که برای دیگران به هر دلیل قید و بند سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کنند خود اسیر تعلقات و قید و بندهای درونی خویشند. حب مال و مقام و ریاست و قدرت و تکبر و خودخواهی و خود بزرگ بینی و ویژگی‌هایی از این قبیل حکومت‌گران را مجبور می‌کند آزادی مردم را محدود سازند.

اهمیت و ضرورت دیگر آزاد شدن افراد - به خصوص صاحبان قدرت - از قید و بندها و تعلقات درونی در این جا آشکار می‌شود، زیرا افراد کوتاه نظر و در بند تعلقات و وابستگی‌های درونی به هر میزان در خانواده و نهادهای اجتماعی و حکومت و قدرت سهیم گردند به همان میزان فاجعه می‌آفرینند و برای دیگران ایجاد مانع و مزاحمت می‌کنند و هر چه وجود این افراد در جامعه بیشتر باشد عوامل بدبختی و عقب ماندگی آن جامعه بیشتر است. تأکید دین مقدس اسلام بر خود سازی و تهذیب نفس و سعه صدر و به فکر دیگران بودن و همه را دیدن و خود را ندیدن و رهایی از قید و بندها و تعلقات درونی می‌تواند نظر به این مهم باشد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. همچنین ر.ک: عبدالعلی بازرگان، «آزادی در قرآن»، دین داری و آزادی، به اهتمام محمد تقی فاضل میبیدی (تهران: مؤسسه انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۸) ص ۴۳ - ۶۶.
۲. کهف (۱۸) آیه ۲۹.
۳. مزمل (۷۳) آیه ۹؛ انسان (۷۶) آیه ۲۹؛ مدثر (۷۴) آیه ۳۷ و ۳۵؛ عبس (۸۰) آیه ۱۲۰؛ نباء (۷۸) آیه ۳۹؛ نکویر (۸۱) آیه ۲۸.
۴. نجم (۵۳) آیه ۳۹؛ نازعات (۷۹) آیه ۳۵؛ بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۹؛ غاشیه (۸۸) آیه ۹ - ۱۰؛ یونس (۱۰) آیه ۱۰۸؛ انعام (۶) آیه ۱۰۶؛ نساء (۴) آیه ۱۷۰ و ۱۷۴.
۵. بقره (۲) آیه ۸۰ - ۱۲۴، ۲۰۴ - ۲۱۵، ۲۴۳ - ۲۵۴؛ آل عمران (۳) آیه ۱۱۲؛ نساء (۴) آیه ۹۷ - ۱۰۰، ۱۲۳ - ۱۲۵، ۱۴۰ - ۱۷۵؛ مائده (۵) آیه ۷ - ۳۲، ۳۶ - ۳۷ و ۴۹ - ۶۸؛ انعام (۶) آیه ۱۰۴ و ۱۲۹؛ اعراف (۷) آیه ۱۸۶؛ انفال (۸) آیه ۳۶ - ۵۴؛ توبه (۹) آیه ۶۱ - ۱۲۱ و ۱۲۴ - ۱۲۹؛ یونس (۱۰) آیه ۷ - ۳۷ و ۵۸ - ۹۶؛ هود (۱۱) آیه ۱ - ۱۰؛ ابراهیم (۱۴) آیه ۲۸ و ۲۹ و ۳۳؛ نمل (۲۷) آیه ۱۰۴؛ کهف (۱۸) آیه ۴۶ - ۲۷؛ نحل (۱۶) آیه ۷۵؛ روم (۳۰) آیه ۱۰ - ۵۹؛ فاطر (۳۵) آیه ۲۶؛ یس (۳۶) آیه ۱۱؛ غافر (۴۰) آیه ۶؛ شوری (۴۲) آیه ۳۰؛ احقاف (۴۶) آیه ۱۰ - ۲۸؛ محمد (۴۷) آیه ۱ - ۱۲ - ۲۷؛ فتح (۴۸) آیه ۷ - ۱؛ طور (۵۲) آیه ۱۶ - ۴۸؛ حدید (۵۷) آیه ۲۹ - ۱۸؛ طلاق (۶۵) آیه ۳ - ۲.
۶. انسان (۷۶) آیه ۳۰؛ تکویر (۸۱) آیه ۲۹؛ مدثر (۷۴) آیه ۳۵؛ بقره (۲) آیه ۲۱ - ۲۸، ۳۸ - ۶۶، ۷۰؛ آل عمران (۳) آیه ۱۲۰ - ۱۲۵، ۱۵۴ - ۱۶۵، ۱۶۸ - ۱۸۰، ۱۸۲ - ۱۹۶، ۲۰۰؛ نساء (۴) آیه ۸۸؛ مائده (۵) آیه ۴۸؛ انعام (۶) آیه ۳۵، ۶۱ - ۶۸، ۱۰۶ - ۱۱۳، ۱۲۵ - ۱۳۷؛ یونس (۱۰) آیه ۴۴ - ۴۹، ۹۹ - ۱۰۳؛ هود (۱۱) آیه ۳۳ - ۳۴؛ نحل (۱۶) آیه ۹؛ اسراء (۱۷) آیه ۹۷؛ کهف (۱۸) آیه ۱۷؛ مریم (۱۹) آیه ۶۸ - ۸۴؛ طه (۲۰) آیه ۱۱۱ - ۱۳۵؛ حج (۲۲) آیه ۵۸ - ۷۸؛ مؤمنون (۲۳) آیه ۵۶ - ۱۱؛ سجده (۳۲) آیه ۱۳.
- ابی علی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق) ج ۱۰، ص ۵۹۳، ۶۲۶ و ۶۷۸.
۷. ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی (تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۷) ج ۲۰، ص ۳۰۲ - ۳۸۲ و ۵۳۴.
۸. مائده (۵) آیه ۴۸؛ نحل (۱۶) آیه ۹۳؛ شوری (۴۲) آیه ۸؛ بقره (۲) آیه ۳۵۳؛ هود (۱۱) آیه ۱۱۸؛ انعام (۶) آیه



۳۵. یونس (۱۰) آیه ۹۹: انعام (۶) آیه ۱۰۷ - ۱۳۷.
۹. فاطر (۳۵) آیه ۸: ابراهیم (۱۴) آیه ۴: نحل (۱۶) آیه ۹۳: رعد (۱۳) آیه ۲۷.
۱۰. آل عمران (۳) آیه ۲۶.
۱۱. سید محمد حسین طباطبایی، پیشین (چاپ ۱۳۷۶) ج ۳، ص ۲۴۷ و ج ۱۱، ص ۵۴۲ و ج ۱۲، ص ۲۲ - ۲۳ و ۵۱۴ - ۵۱۷ و ج ۱۷، ص ۲۶ - ۲۷؛ ابی علی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵ - ۶ ص ۴۴۶ - ۴۴۷.
۱۲. اعراف (۷) آیه ۱۷۲، همچنین ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۸، ص ۴۹۰ - ۴۵۱.
۱۳. احزاب (۳۳) آیه ۷۲، سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۴۵ - ۵۴۹.
۱۴. بقره (۲) آیه ۳۵ - ۳۶؛ اعراف (۷) آیه ص ۱۹ - ۲۰.
۱۵. نساء (۱۴) آیه ۸۰: انعام (۶) آیه ۱۰۷؛ شوری (۴۲) آیه ۴۸.
۱۶. محمد رشید رضا، تفسیر المنار (بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۳ ق) ج ۵، ص ۲۸۰ - ۲۸۵.
۱۷. همان، ج ۷، ص ۶۶۲.
۱۸. ابی علی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، جزء ۹، ص ۵۴.
۱۹. فخر رازی، تفسیر الکبیر (بیروت: دار احیاء التراث العربی) جزء ۱۳، ص ۲۴ و جزء ۷۰ و ۱۰، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.
۲۰. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۰۷.
۲۱. انعام (۶) آیه ۶۶ - ۱۰۷، یونس (۱۰) آیه ۱۰۸.
۲۲. محمد رشید رضا، پیشین، ج ۷، ص ۵۰۱ - ۶۶۲ و ج ۱۱، ص ۴۹۳.
۲۳. فخر رازی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴ و ۱۳۸ - ۱۳۹.
۲۴. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۸ - ۴۸۰؛ محمد رشید رضا، پیشین، ج ۷، ص ۶۶۲.
۲۵. رعد (۱۳) آیه ۴۰؛ شوری (۴۲) آیه ۴۸.
۲۶. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۳، ص ۵۷۹ و ج ۱۸ ص ۱۰۷؛ ابی علی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۶ ص ۴۵۹ و ج ۹، ص ۵۴؛ فخر رازی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۸۳ - ۱۸۴ و ج ۱۹، ص ۴۷.
۲۷. ق (۵۰) آیه ۴۵؛ غاشیه (۸۸) آیه ۲۲ - ۲۱.
۲۸. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۸، ص ۵۷۲ و ج ۲۰، ص ۴۶۷؛ ابی علی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۹، ص ۲۲۶ و ج ۱۰ ص ۷۲۸؛ فخر رازی، پیشین، ج ۲۸، ص ۱۹۰.
۲۹. احزاب (۳۳) آیه ۶.
۳۰. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی (بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲، ق) ج ۲، ص ۱۵۱؛ سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۳۲؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۸، ص ۵۳۰؛ فخری رازی، پیشین، ج ۲۵، ص ۱۹۴.
۳۱. احزاب (۳۳) آیه ۳۶.
۳۲. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۰۱ - ۵۰۲؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۸، ص ۵۶۴.

۳۳. فخر زازی، پیشین، ج ۲۵، ص ۲۱۱.
۳۴. بقره (۲) آیه ۲۵۶.
۳۵. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۱ سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۳.
۳۶. سیدمحمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۴.
۳۷. همان.
۳۸. یونس (۱۰) آیه ۹۹: دهر (۷۶) آیه ۳.
۳۹. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۶؛ محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۱-۳۲۰.
۴۰. هود (۱۱) آیه ۲۸.
۴۱. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۵؛ محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۱-۳۲۰.
۴۲. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.
۴۳. اعراف (۷) آیه ۱۲۱ - ۱۲۴؛ طه (۲۰) آیه ۷۰ - ۷۵؛ شعرا (۲۶) آیه ۴۵ - ۵۱.
۴۴. طور (۵۲) آیه ۲۱؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۹، ص ۲۵۱؛ محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۱۳ - ۲۲.
۴۵. نجم (۵۲) آیه ۳۸ - ۴۰؛ نازعات (۷۹) آیه ۴۵؛ زلزال (۹۹) آیه ۸؛ آل عمران (۳) آیه ۳۰؛ فخر زازی، پیشین، ج ۲۹، ص ۱۴ - ۱۶ و ج ۳۱، ص ۵۰؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۹، ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و ج ۱۰، ص ۶۶۰؛ محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۸۸ - ۹۱.
۴۶. زمر (۳۹) آیه ۱۷ - ۱۸.
۴۷. سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۹۷ - ۳۹۸.
۴۸. همان.
۴۹. توبه (۹) آیه ۲۳ - ۲۴.
۵۰. محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۹، ص ۳۱۳ - ۳۱۷؛ محمد رشید رضا، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۲۴ - ۲۴۲؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۵ - ۲۶.
۵۱. اعراف (۷) آیه ۱۵۷؛ محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۸، ص ۴۰۸.
۵۲. آل عمران (۳) آیه ۳۵؛ محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵؛ محمد رشید رضا، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۹؛ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۷۳۷.